



Law and Legislation in Plato's Philosophy

Ali Ardeshir Larijani* (Corresponding Author)

Associate Professor, Department of Philosophy, University of Tehran, Tehran, Iran.

Email: larijani.ali@ut.ac.ir

Qasim Babaei

Researcher of Philosophy of law and phd of law of university of imam baqir al - islamia (al - Salam), Qom, Iran. Email: ghbabaei9797@gmail.com.



Use your device to scan
and read the article online

Citation Ardeshir Larijani, A. , Babaei, Q. (2025). Law and Legislation in Plato's Philosophy. [Islamic Law \(A Quarterly Journal of Law\)](#).22 (87): 5-35.

 [10.22034/ilaw.2026.2053677.3573](https://doi.org/10.22034/ilaw.2026.2053677.3573)

Received: 17 February 2025 , Accepted: 31 January 2026

Abstract

This article seeks to answer the following legal-philosophical question: What is the nature and what are the components of law and legislation in Plato's intellectual system? In other words, what are the intrinsic and accidental components of law from Plato's perspective?

The present inquiry necessitates attention to two aspects of law: the concept of law and the identification of its intrinsic and accidental components. The concept of law in Plato's intellectual system is determined based on his eudaimonistic approach, such that law is the command of reason for the attainment of virtue. The components and elements of law in Plato's thought fall into two categories: intrinsic and accidental. Among the intrinsic components, one can refer to rationality, justice, simplicity of law, avoidance of legal inflation, and rational justification of law; while in the category of accidental components, which includes legislation, one may address the purification of society, the commitment of rulers to abide by the law, the necessity of legal education, the gradual evolution of law, and peace and tranquility.

Keywords

Plato, Law, Intrinsic Components, Accidental Components, Justice, Rationality, Objectives.





قانون و قانونگذاری

در اندیشه افلاطون

علی اردشیر لاریجانی (نویسنده مسئول)*
دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Email: larijani.ali@ut.ac.ir

قاسم بابائی

پژوهشگر فلسفه حقوق و دکتری فلسفه حقوق دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران.

Email: ghbabaei9797@gmail.com



استناد اردشیر لاریجانی، علی؛ بابائی، قاسم (۱۴۰۴). قانون و قانونگذاری در اندیشه افلاطون. فصلنامه حقوق اسلامی. ۲۲ (۸۷): ۳۵-۵.

doi 10.22034/ilaw.2026.2053677.3573

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۱

چکیده

این مقاله درصدد پاسخ دادن به این پرسش فلسفه حقوقی است که ماهیت و مؤلفه‌های قانون و قانونگذاری در منظومه فکری افلاطون چگونه است؟ یا به عبارت دیگر، مؤلفه‌های ذاتی و عرضی قانون در نگاه افلاطون کدامند؟

پرسش حاضر مستلزم توجه به دو بخش از قانون است: مفهوم قانون و شناسایی مؤلفه‌های ذاتی و عرضی آن. مفهوم قانون در منظومه فکری افلاطون بر مبنای رویکرد سعادت‌گرایانه وی تعیین می‌شود، به طوری که قانون فرمان خرد برای کسب فضیلت است. مؤلفه‌ها و اجزای قانون در اندیشه افلاطون در دو بخش قرار می‌گیرند: ذاتی و عرضی. در بخش مؤلفه‌های ذاتی، می‌توان به عقلانیت، عدالت، سادگی قانون، عدم تورم قانون و توجیه عقلانی قانون اشاره کرد؛ در حالی که در بخش مؤلفه‌های عرضی که شامل قانونگذاری است، می‌توان به تزکیه جامعه، التزام حاکمان به تبعیت از قانون، الزام به آموزش قانون، تکامل تدریجی قانون و صلح و آرامش پرداخت.

واژگان کلیدی

افلاطون، قانون، مؤلفه‌های ذاتی، مؤلفه‌های عرضی، عدالت، عقلانیت، اهداف.



مقدمه

یکی از چالش‌های دیرپای در حوزه فلسفه حقوق، چالش در تبیین مفهوم و مؤلفه‌های قانون است؛ چالشی که تفکر اندیشمندان در جهان غرب و جهان شرق را به خود مشغول کرده است. به گفته هربرت هارت در کتاب «مفهوم قانون»، تعداد کمی از پرسش‌ها درباره جامعه بشری به اندازه پرسش «قانون چیست؟» پایدار و جدی مطرح شده است و این پرسش‌ها از سوی متفکران در شیوه‌های بسیار گوناگون پاسخ داده شده است (هارت، ۱۳۹۸، ص ۳۲) چالش مفهوم قانون و مؤلفه‌های ذاتی و عرضی قانون، در میان اندیشمندان قرون وسطی نیز مورد کاوش و بررسی قرار گرفته است که می‌توان در اندیشه‌های فیلسوفان کلاسیک مانند افلاطون، ارسطو، آکوئیناس و آگوستین مشاهده کرد.

افلاطون، یکی از اندیشمندان دوره کلاسیک است که در محاورات مختلف مباحث متعددی درباره قانونگذاری و التزام حکومت به قانون مطرح کرده است، به‌ویژه در سه رساله مهم «جمهوری»، «قوانین» و «مرد سیاسی» که در این رساله‌ها تفاوت‌هایی نیز در نگاه این فیلسوف در این زمینه مشاهده می‌شود. همچنین می‌توان به رساله مینوس (Minos) اشاره کرد که گفتگوی سقراط با دوست درباره مفهوم قانون است و در آن به تبیین ماهیت قانون پرداخته است.

فهم چارچوب اندیشه‌ای افلاطون درباره قانون وابسته به ملاحظه ماهیت و اهداف قانون در کنار مؤلفه‌های ذاتی و عرضی قانون است. قانون در اندیشه افلاطون فرمان خرد برای کسب فضیلت است و در حقیقت قانون ابزاری برای بهره‌وری از نعمت‌های الهی و بشری و سکویی برای پرواز به سمت فضایل است چنانکه افلاطون در کتاب چهارم قوانین به نقل از آتنی می‌نویسد آرزوی من این است که افراد جامعه با رغبت و اشتیاق در راه کسب فضایل انسانی پیش بروند، بدیهی است که قانونگذار نیز هنگام وضع قانون

هدفی جز این نخواهند داشت (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۴، ص ۲۰۱۸). افلاطون در امتداد طرح مفهوم قانون به مؤلفه‌های ذاتی عرضی قانون نیز می‌پردازد ایشان در رساله قوانین به‌طور مفصل اوصاف ذاتی و عرضی قانون خوب را معرفی می‌کند چراکه قانون خوب، جامعه ایدئال را به ارمغان می‌آورد افلاطون در بخش اوصاف عرضی به فن قانونگذاری نیز پرداخته‌اند. چنانکه در رساله قوانین می‌نویسد «آنچه در فن قانونگذاری صادق است، این است که اگر تمامی عواملی که برای پیشرفت و نیکبختی یک کشور ضروری‌اند، جمع شوند، آن کشور تنها زمانی از این عوامل بهره‌مند خواهد شد که از وجود قانونگذاری توانا و راستین برخوردار باشد» (همان، ص ۲۱۳۹).

افلاطون قانونگذاری را هنری در زیرمجموعه سیاست بیان کرد. ایشان در رساله گرگیاس سخن سقراط را درباره قانون بیان و انرا هنری در قبال هنر سلامتی تن می‌داند «سقراط: اکنون می‌خواهم مقصود خود را تا آنجا که میسر است تشریح کنم. برای تأمین سلامت روح و تن دو هنر هست. هنری که باروح پیوند دارد سیاست است. ولی هنر دیگر را که خاصیتش تأمین سلامت تن است با یک نام نمی‌توان خواند زیرا دو شعبه دارد که یکی را ورزش می‌نامند و دیگری را پزشکی. سیاست نیز دو شعبه دارد: یکی از آن دو که نظیر ورزش است قانونگذاری است شعبه دیگر که نظیر پزشکی است، اجرای قانون نام دارد. بدین‌سان از این چهار شعبه، هر دو شعبه که به یک موضوع متعلق‌اند وجه اشتراکی باهم دارند: پزشکی با ورزش و قانونگذاری با اجرای قانون و درعین‌حال میان آن‌ها فرق است» (همان، ج ۱، ص ۳۵). افلاطون بر این باور بود که بهترین قانون آن است که بتوان به‌وسیله آن، فضایل اخلاقی، بخصوص حکمت، خویشتنداری، شجاعت و عدالت را به دست آورد. چنین قانونی در جهان محسوسات، کامل‌ترین نمونه از مثال قانون در عالم «مُثل» خواهد بود. افلاطون می‌گوید: قانونگذاری و ایجاد نظم سیاسی کامل‌ترین وسیله کسب فضیلت است (همان، ج ۲، ص ۵۰۱). زیرا

قوانین و سایلی اطمینان‌بخش برای رساندن انسان به سعادت و کسب فضایل هستند. افلاطون در بین مطالبی که تلویحاً درباره قانون طبیعی بیان کرده است، دولت را به مثابه تنها خدمتگزار قانون معرفی می‌نماید. وی می‌گوید: بهترین حکومت آن است که در آن، قانون بر تمام قدرت‌های موجود سلطه داشته باشد و دولت، خدمتگزاری متواضع برای آن قانون باشد و بنابراین، شهروندان در جامعه کاملاً خشنود بوده، از این طریق، سعادت واقعی خویش را به دست آورند. قانونگذار باید تلاش کند تا عدالت واقعی و حقایق علمی را در امر قانونگذاری به‌منظور پیروی از قانون در نظر بگیرد. تحقیق پیش رو به بررسی تفکر افلاطون در بخش ماهیت قانون و مولفه‌ها و ذاتی و عرضی قانون خواهد پرداخت و پرسش اصلی در این تحقیق این است که مفهوم و مولفه‌های قانون در منظومه فکری افلاطون کدام‌اند؟ فرضیه تحقیق این است که قانون در نگاه افلاطون از جهت ماهوی در چهارچوب نظریه اخلاقی شکل می‌گیرد و از جهت شکلی در گونه فرمان تصمیم‌ها و دستورهای یک جامعه است و می‌توان گفت قانون فرمان خرد به‌سوی کسب فضیلت است. افلاطون به رأی قانون مؤلفه‌های ذاتی و عرضی عنوان می‌کند که در بخش مؤلفه‌های ذاتی، می‌توان به‌سادگی قانون، عدم تورم قانون و توجیه عقلانی قانون اشاره کرد؛ درحالی‌که در بخش مؤلفه‌های عرضی که شامل قانونگذاری است، می‌توان به تزکیه جامعه، التزام حاکمان به تبعیت از قانون، الزام به آموزش قانون، تکامل تدریجی قانون و صلح و آرامش پرداخت.

۱. جغرافیای قانون از منظر افلاطون

منظومه فکری افلاطون در بخش قانون را در دو سطح متفاوت می‌توان تحلیل کرد.

سطح اول در اندیشه ایشان مخصوصاً در کتاب جمهور منعکس شده است در نظر او تنها فیلسوف است که می‌تواند کشور را به‌درستی اداره کند و تدوین

قانون و قانونگذاری نیز باید توسط فیلسوف انجام پذیرد. در واقع از منظر افلاطون اینکه فیلسوفان به فرمانروایی شهر برسند، نه امری عجیب بلکه در پرتو شأن و جایگاه معرفتی فیلسوف و بهره‌مندی او از عقل کلی کاملاً موجه است؛ زیرا به تعبیر او انتخاب بین چنین فیلسوفی که می‌تواند صورت روشنی از حقیقت را ببیند و در هنگام عمل به‌سان نقاشان آن الگوهای حقیقی خیر، زیبایی و عدالت را سرمشق خود قرار دهد و کسانی که از این توانایی برخوردار نیستند به‌مثابه انتخاب بین فرد تیزبین و نابیناست که البته باید وظیفه فرمانروایی شهر را به چنین فرد تیزبینی سپرد (Plato, 2021, 484e) علت برگزیدن فیلسوف شاه برای اداره جامعه بدین جهت است که فیلسوفان از منظر افلاطون به سبب دسترسی به عالم مثال و عالم معنا امور ازلی و غیر متغیر را درک می‌کنند لذا آنها توانمندی لازم برای اداره کشور در برای عالم مثال را دارند فیلسوفان کسانی هستند که قادرند امور ازلی و غیر متغیر را درک کنند، در حالی که کسانی که غیر فیلسوفان قادر به درک این امور نبوده بلکه خودشان را در وادی اشیای متکثر و متغیر کم و سرگردان می‌کنند کدام‌یک از دو گروه باید فرمانروای شهر باشند؟ (ibid, p.567)؛ بنابراین با توجه به امکان تحقق نظام مطلوب هم‌پرسه‌جمهور (نظام مبتنی بر معرفت و عقل برتر فیلسوف) وضع قانون در شان حاکم حکیمی است که به عالم مثال دسترسی دارد و او مستقیماً می‌تواند شهر را اداره کند. در این سطح قانونگذاری در حاکم حکیمی است که البته از آراء سایر فلاسفه بهره می‌برد و خود نیز مقید به قانون است. بلکه به نظر افلاطون فیلسوف شاه بیشتر از دیگران به قانون پایبند است اما حکم حکیم این صلاحیت را دارد که در مواردی که قانون به‌عنوان حکم عام نمی‌تواند خصوصیات امری عام را دقیقاً از بعد عدالت مدنظر قرار دهد. قانون را در مقام اجرا تغییر دهد افلاطون در سطح دیگری از اندیشه‌های خود توجه به این امر کرد که ممکن است حاکم حکیم نباشد و غالباً شرایط لازم را برای چنین ساختاری

ممکن نیست مثلاً امکان دارد فردی بتواند بادانش فردی خود همه امور پیچیده و متغیر را نظم ببخشد بنابراین باید تکیه اصلی اداره جامعه بر حاکمیت قانون باشد. ایشان در این باره می‌گوید با توجه به اینکه اکنون (فیلسوفان که دارای دانش راستین‌اند) وجود ندارد و اگر باشد شمارش اندک است باید به آنچه در مرتبه دوم می‌آید یعنی حکم و قانون برای سامان امور آدمی پناه ببریم (ibid, p.875). البته باید توجه کرد که در سطح اول اندیشه افلاطون قانون حکم‌فرما بود ولی متولی قانونگذار را فیلسوف می‌دانست ولی در سطح دوم از اندیشه ایشان بر این باور بود که به سبب نبود فیلسوف شاه باید حاکمیت قانون را با افراد باتجربه پیش ببریم.

۲. چستی قانون در نگاه افلاطون

چستی قانون در نگاه افلاطون از جهت ماهوی در چهارچوب نظریه اخلاقی شکل می‌گیرد و از جهت شکلی در گونه فرمان و تصمیم‌ها و دستورهای یک جامعه است و می‌توان گفت قانون فرمان خرد به سوی کسب فضیلت است. چنانکه در رساله مینوس که به افلاطون منتسب است از زبان سقراط بیان می‌کند که قانون تصمیم جامعه است و باید آن را نیک شمرد و در طلبش بود (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۴، ص ۲۳۲۹).

افلاطون «سعادت» را غایت نهایی زندگی می‌داند. در نگاه افلاطون سعادت آدمی ترکیبی از معرفت عقلی و لذت حسی است.

معرفت عقلی که در عالم معقولات و مجردات، مُثُل و صوری وجود دارند که به تعبیر عرفا اعیان ثابت، علم و فکر الهی‌اند؛ فیلسوف هم کسی است که تشبّه به خدا پیدا کند و تشبّه به الله به این است که انسان بتواند با صور مثالی در عالم معقول ارتباط پیدا کند از این رو هر علم و دانشی که این تشبّه را به همراه داشت و این معقولات را برای انسان فراهم آورد، تأمین‌کننده معرفت عقلی است؛ به عبارتی هر چه بیشتر معرفت عقلی پیدا کنیم و بیشتر

با آن صور و مثل مرتبط باشیم سعادت‌مان بیشتر خواهد بود؛ پس مراد از معرفت عقلی، ادراکات و مفاهیم کلی نیست؛ و به زبان فلسفی می‌توان گفت اگر عقل انسان به مرحله عقل مستفاد برسد و بتواند از صور مثالیه استفاده کند، در واقع به سعادت رسیده است.

پایه دیگر سعادت لذت حسی است. مراد افلاطون از لذت حسی، خیر است؛ زیرا وی لذت را با خیر مترادف می‌داند، کما این‌که الم را مترادف با شر می‌داند؛ مراد وی از لذت، آن است که درد، رنج و شری را به دنبال نداشته باشد؛ این لذت منشأ سعادت است. بنابراین غایت زندگی در دنیا سعادت‌مندی است که ارتباط با صور مثالیه و یادآوری امور فراموش شده و نیز به دست آوردن لذت حسی معقول را در بردارد؛ بنابراین لذت در نگاه افلاطون معادل خیر و آمیختگی لذت حسی و عقلی است، مثل آمیختگی آب و عسل است. همان غایت سعادت در قوانین نیز دنبال می‌شود. افلاطون در کتاب قوانین با توجه غایت زندگی که سعادت حسی و عقلی است. قانون را در همان چارچوب دنبال می‌کند (کاپلستون، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۸۷). در نگاه افلاطون قانون باید حول محور فضیلت انسان بچرخد و باید قانون اشاره به فضیلت داشته باشد و انسان را به سمت خیر اعلی راهنمایی کند افلاطون در باب هدف از وضع قوانین از زبان مهمان آتنی چنین می‌گوید «نه تنها قانونگذارانی که از رئوس الهی می‌گیرند بلکه همه قانونگذاران هنگام وضع قانون هدفی جز ولاترین فضیلت انسانی ندارند» (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۴، ص ۲۰۳۶). به بیانی اهداف قانون در مرحله ابتدایی بهره‌مندی از نعمت‌ها و در مرحله غایی فضیلت انسانی خواهد بود بنابراین قانون فرمان خرد به سوی کسب فضیلت خواهد بود.

۳. نقش دین در قانون

فیلسوفان کلاسیک به‌طور عمده متأثر از اندیشه‌های دینی هستند و قانون

را در نگاه طولی در بخش تکمیل‌کننده اخلاق برمی‌شمارند چنانکه ارسطو سیاست را ادامه اخلاق و قانون را ابزار سیاست در حقیقت تجلی اخلاق می‌داند (Kenight, 2007, p.9) افلاطون نیز قانون را در فضای دینی و الهی می‌داند و معتقد به کشف قانون است و واضح قانون را خدا می‌داند (احسانی، ۱۳۹۷، ص ۴۰) و از زبان مهمان آتنی یاد می‌کند که در آنجا افلاطون خدا را به‌عنوان پایه‌گذار قوانین شهر آتن ذکر می‌کند (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۴، ص ۲۸). در ابتدای کتاب نخست قوانین این‌گونه شروع می‌شود: مهمان آتنی: خدائی را پایه‌گذار قوانین شهر خود می‌دانید یا بشری را؟ کلینياس: خدایی را، دوست من، خدائی را در این تردید نیست (همان، ص ۲۹) تأکیدات افلاطون به دین که سعادت آدمی را تأمین می‌کند در آثار متعددی بیان گردیده و وضوح دارد تا حدّی که برتراند راسل در تاریخ فلسفه غرب بر این نظر است که افلاطون در آثار خود، زبان دینی دارد و او را تحت تأثیر آئین فیثاغوری می‌داند (Russell, 1947, p.141).

افلاطون در رساله قوانین، بهترین راه در قانونگذاری را در این می‌بیند که قوانین جامعه بتوانند جزء اعتقادات عمومی قرار گیرند چون دیگرکسی جرئت نمی‌کند اندیشه‌ای برخلاف آن در دل داشته باشد. به نظر افلاطون مدینه‌ای که افراد آن از چنین اعتقادی نسبت به قوانین برخوردار باشند، هرگز آسیبی نمی‌بینند. افلاطون با مثالی این موضوع را روشن‌تر می‌کند. هیچ‌کس به برادر و خواهر و پسر و دختر خود، هر قدر زیبا باشند به چشم شهوت نمی‌نگرد چون آن را گناه بزرگی می‌داند که خدایان از آن بیزارند. افلاطون این سیاق قانونگذاری را با طبیعت بشر همگون می‌داند (حتی هیچ جانوری با هم جنس خود آمیزش نمی‌کند) و از نظر افلاطون انطباق اعتقادات بشر با سرشت او، باعث وفاق همگانی می‌گردد و همین خصوصیت اعتقاد متعالی در سه طبقه ممتاز جامعه که به دستور قانون گردن می‌نهند، منعکس است (۱) مردان خداترس (۲) آنانی که به نام نیک

ارج می‌نهند (و نام نیک نزد او از فضیلت و عدالت نشأت می‌گیرد) (۳) کسانی که به زیبایی تن دل نمی‌بندند، بلکه در جست‌وجوی زیبایی روح‌اند (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۴، ص ۸۴۱-).

امتداد نگاه دینی افلاطون در حکمرانی و سیاست نیز قابل‌تعقیب است، چنانکه از زبان آتنی می‌گوید اگر زمام حکومت در جامعه به دست خدایی نباشد، بلکه انسان فانی بر آن فرمان براند، درد و رنج آن جامعه هرگز پایان نخواهد یافت (همان، ص ۲۰۱۳) با همین نگاه افلاطون حکومت‌هایی که در قانونگذاری هدفشان فضیلت انسان و حق نیست بلکه به دنبال قدرت و منافع اقویا هستند نه حکومت‌های آنان را واقعی می‌داند و نه قانون آن‌ها را حقیقی می‌پندارد. چون هدف آن‌ها سعادت همه‌جانبه نیست این‌ها حکومتشان درخور قانون‌گرایی نیست، بلکه اساسنامه احزاب هستند (همان، ص ۷۴۱).

۴. مؤلفه‌های ذاتی قانون

مؤلفه‌های ذاتی اوصافی هستند که بدون آن‌ها اساساً قانون تشکیل نمی‌شود که می‌توان به اوصافی مانند عدالت، معقولیت الزام‌آوری، عمومیت و ... اشاره کرد (راسخ، ۱۳۸۴، ص ۲۷). مؤلفه‌های عرضی بیانگر کارآمدی قانون است بدون آن‌ها قانون شکل می‌گیرد ولی کارآمد نخواهد بود که می‌توان به اوصافی مانند تزکیه جامعه از برداشت‌های غلط، مفید بودن اشاره کرد (همان، ص ۳۶). آنچه از آثار افلاطون اصطیاد می‌شود توجه به هر دو مؤلفه است که در کتاب قوانین بدان پرداخته شده. بر اساس همین مؤلفه‌ها است که قانونگذار در منظر افلاطون مانند تیراندازی است که باید تلاش کند تا اهداف قانون برآورده شود «به عقیده من، قانون درست تنها آن قانونی است که مانند تیراندازی ماهر، پیوسته به هدف خود، یعنی آن چیزی که بی‌واسطه و با خوبی جاودانه است، چشم دوخته باشد. (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۴، ص ۲۱۳۴). در این بخش به تبیین اوصاف ذاتی قانون خواهیم پرداخت.

۴-۱. عقلانیت قوانین

عقلانیت قوانین یکی از مؤلفه های مهم قانون از منظر افلاطون است. اصطلاح عقلانیت قوانین شامل قانون گذار عاقل و قوانین عقلانی است. عقلانیت در قانونگذار بدین معنا است که قانونگذاری در شان کسی است که بتواند به همه حقایق دسترسی داشته باشد و این در شان فیلسوف است چنانکه در بخش قبلی بیان شد از نظر افلاطون تنها فیلسوف است که می تواند کشور را به درستی اداره کند و تدوین قانون و قانونگذاری نیز باید توسط فیلسوف انجام پذیرد. در واقع از منظر افلاطون اینکه فیلسوفان به فرمانروایی شهر برسند، نه امری عجیب بلکه در پرتو شأن و جایگاه معرفتی فیلسوف و بهره مندی او از عقل کلی کاملاً موجه است؛ زیرا به تعبیر او انتخاب بین چنین فیلسوفی که می تواند صورت روشنی از حقیقت را ببیند و در هنگام عمل به سان نقاشان آن الگوهای حقیقی خیر، زیبایی و عدالت را سرمشق خود قرار دهد و کسانی که از این توانایی برخوردار نیستند به مثابه انتخاب بین فرد تیزبین و نابیناست که البته باید وظیفه فرمانروایی شهر را به چنین فرد تیزبینی سپرد (Plato. 1988, 484e)

عقلانیت قوانین بدین معنا است که قانون باید بر اساس داده های عقل بشری تنظیم شود و محتوای قانون باید عاری از توهمات و امور غیر عقلانی باشد و لازمه آن توجه به مصلحت عموم مردم است. افلاطون بر همین اساس محتوای قانون را وقتی عقلانی می داند که ناظر بر منفعت عمومی و مشترک تمام شهروندان باشد ما قوانینی که به خاطر آنچه مشترک برای تمام پیرهای کنونی و شهر است وضع نشده باشند قانون نمی دانیم. به عقیده ما قوانینی که فقط برای تأمین منافع گروهی خاص وضع می شوند درخور تمام قانون نیستند بلکه اساسنامه یک گروه یا حزب هستند و حقی که بر پایه آن گونه قوانین استوار باشد پوچ و بی محتواست. (Plato, 1988, p.715).

۴-۲. توجیه عقلانی در قانون

یکی از مؤلفه‌های مهم قانون، از نظر افلاطون توجیه عقلانی قانون است، به تعبیری در قانونگذاری باید توجیه عقلانی یا به‌عنوان مقدمه قانون و یا در نص قانون ذکر شود، زیرا زیست عقلانی رکن تربیت است و تا وقتی جامعه برای قانون توجیه عقلانی نداشته باشد نمی‌تواند به آن پایبندی نشان دهد و قانونگذار هم نباید فعلی را توصیه کند که از جنبه عقلانی توجیه نداشته باشد و این امر از ویژگی‌های ممتاز نظام قانونگذاری افلاطونی است که اقناع جامعه در زمینه قانون، جزء لوازم زیست قانونمند لحاظ شده است. افلاطون در راستای توجیه عقلانی و عقلانی بودن قانون دو امر را در نظام قانونی مدینه فاضله ضروری می‌داند: قانونگذاری درست و از سر بصیرت و حکمت، توجیه آن برای مردم

ایشان در تبیین دو امر ذکر شده از مثال پزشکی بهره می‌گیرد که دو نوع پزشک داریم، یک نوع پزشکان راستین هستند و نوع دیگر، دستیاران پزشک که آنان چه آزاد باشند و چه برده، صرفاً بر طبق دستور مخدومشان (پزشکان راستین) و از روی تجربه به معالجه بیماران می‌پردازند بدون اینکه مانند پزشکان راستین ماهیت هنر پزشکی را بشناسند. آن‌ها نه علت بیماری را می‌دانند و نه طالب اطلاعاتی در این امر هستند. فوراً بر حسب تجربه مثل فرمانروای مستبد، دارویی را تجویز می‌کنند چنانکه گویی بر همه اجزاء بیماری آشنا هستند.

اما پزشک راستین در هر مورد ابتدا تلاش می‌کند علت بیماری را بشناسد لذا از بیمار و اطرافیان اطلاعات کافی به دست می‌آورد که تا آنجا که میسر است علت بیماری را کشف کند و دلایل معالجه را برای بیمار تشریح کند، پیش از آنکه بیمار را به‌ضرورت خوردن دارو معتقد سازد، دارویی را تجویز نمی‌کند (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۴، ص ۷۲۰).

روش دیگر برای توجیه عقلانی مقدمه قانون است. باید هر قانون

مقدمه‌ای داشته باشد که در آن استدلال آن قانون نهفته باشد به نظر افلاطون فایده مقدمه قانون این است که کسی که قانون برای او وضع شده از لحاظ روحی برای پذیرفتن قانون آماده می‌شود (همان، ص ۷۲۳).

افلاطون برای نشان دادن ضرورت توجیه عقلانی، مثالی ملموس‌تر می‌زند و آن قانون مربوط به زناشویی است که یک مسیر آن است که در قانون بدون بیان دلایل عقلانی فقط قانون بیان گردد همانند این قانون «هرکس موظف است میان سی‌سالگی و سی‌وپنج‌سالگی زناشویی کند و هرکس از این دستور سربتابد باید جریمه دهد و یا از فلان حقوق اجتماعی محروم می‌گردد» در این‌گونه قانونگذاری الزام به قانون است ولی با التزام به قانون یعنی پذیرش عقلانی همراه نیست.

مسیر دوم آن است که فلسفه حکم قانونی در آن تبیین شود، یعنی در کنار تقریر قانون دلایل عقلانی آن نیز ذکر شود. افلاطون قانون زیر را با دلایل عقلانی توجیه‌پذیر این‌گونه بیان می‌کند. آدمی باید میان سی‌سالگی و سی‌وپنج‌سالگی تن به زناشویی دهد زیرا هر انسان احساس می‌کند که از ابدیت بهره‌ای دارد و اشتیاقی طبیعی به جاودان ماندن در نهاد هر آدمی نهفته است و کوشش مردمان برای اینکه شهرتی به دست آورند و مرگ نامشان را از صحنه روزگار نزداید، ناشی از همین اشتیاق است. نسل آدمی آن‌چنان بازمان پیوسته است که همواره همراه زمان پیش می‌رود، هر نسل، نسلی تازه به وجود می‌آورد و در نتیجه نسل آدمی پیوسته به یک حال می‌ماند و هرگز نابود نمی‌شود و هیچ‌کس حق ندارد این جاودانی را از خود سلب کند. آنکه تن به زناشویی و تولید نسل ندهد به جاودانی نسل بشر زبان می‌رساند از این‌رو هرکس به حکم قانون گردن به نهد از کیفر مصون خواهد ماند ولی آنکه سر از فرمان قانون بپیچد باید پس از گذشتن از سی‌وپنج‌سالگی، هر سال فلان مبلغ جریمه بپردازد (همان، ص ۷۲۱).

مبنای افلاطون در ضرورت توجیه عقلانی قوانین با سلوک عقلانی او در

کلیت نظام فلسفی همخوانی دارد. از نگاه ریچارد کراوت (Kraut) نتیجه توجیه عقلانی افلاطون این است که در ایجاد هماهنگی بین خواسته‌های فردی و نیاز جامعه اقدام مؤثری انجام داده و این گرایش در رساله قوانین بیشتر مشاهده می‌شود (Kraut, R, 1992).

افلاطون عدم توجّه حاکمان به تبیین عقلانی قوانین را از مشکلات امروز حکومت‌ها می‌بیند و این امر را مقایسه می‌کند با اینکه هر قطعه موسیقی، پیش‌درآمدی دارد که موسیقی‌دان با دقت و کوشش فراوان آن را تهیه می‌کند اما تاکنون هیچ‌کس در این اندیشه نبوده که برای قوانین با پیش‌درآمد، توجیه عقلانی قوانین را مهیا نماید (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۴، ص ۷۲۳).

۴-۳. قانون در مسیر عدالت

از نظر افلاطون مبنای مهم قانونگذاری عدالت است، عدالت را افلاطون به معنای تبعیت از قوانین کشور معنا می‌کند، قوانین باید به گونه‌ای طراحی شوند که خیر عمومی را تأمین کنند، اساس کتاب جمهوری افلاطون بر نحوه تحقق عدالت در مدینه فاضله است بنابراین طبیعی است که در قانونگذاری مبنا عدالت باشد و از نظر افلاطون عدالت توسط حاکمان خردمند چیزی جز خیر عمومی نیست چراکه مأموریت اصلی حکیم حاکم تربیت جامعه به نحو عادلانه و اداره آن بر اساس خیر عمومی است.

جرمی ولف از مفسرین افلاطون بر این نظر است که قانون از نظر افلاطون ابزار ضروری برای تحقق عدالت در جامعه است و به همین جهت است که افلاطون قوانین را بر مبنای اصول اخلاقی و فضائل طراحی می‌کند تا بتواند رفتار شهروندان را هدایت کند و عدالت را در جامعه برقرار سازد. به نظر ولف، از نظر افلاطون، قوانین باید باهدف تربیت «شهروندان عادل» هماهنگ باشند (Wolff, Plato's Republic).

الن بلوم مترجم جمهوری و مفسر آن نیز توضیح می‌دهد که افلاطون توجّه ویژه‌ای به قانون دارد و آن را ابزاری برای تربیت و هدایت انسان‌ها به سوی

عدالت و فضیلت می‌داند. از نظر بلوم، افلاطون قانون را صرفاً مجموعه‌ای از قوانین و مقررات نمی‌داند بلکه قوانین الگویی برای ایجاد نظم درونی در روح افراد و همچنین در جامعه است. به نظر بلوم، افلاطون، معتقد است قانون باید به نحوی باشد که نه تنها رفتار ظاهری افراد را اصلاح و هدایت کند بلکه زمینه‌ساز رشد و تعالی اخلاقی و روحی آن‌ها شود و به همین جهت تأکید افلاطون بر روی قانونگذاری فیلسوف است چون فلاسفه درک عمیقی از حقیقت و عدالت دارند. به نظر بلوم، افلاطون بین قوانین موجود و قوانین ایدئال در جمهوری تفاوت قائل است و افلاطون قوانین موجود را اغلب ناقص می‌داند که باید توسط فیلسوف حاکم اصلاح و تغییر یابد تا به کمال نزدیک شوند. به نظر بلوم افلاطون قوانین دولت‌های آن زمان را ناقص می‌داند چون با عدالت مطابقت ندارد و اکثر این قوانین برای حفظ منافع گروه‌ها و افراد خاص وضع شده و به دنبال عدالت واقعی نیست. به نظر بلوم، آموزش و پرورش و قانون باهم در جهت تربیت شهروندان عادل و اخلاقی عمل می‌کند (Bloom, A, 1968, The Republic of Plato Basic Books).

پروکلوس عدالت در حکومت افلاطونی را همانند عدالت در جهان می‌داند که هر چیز باید در جایگاه خود باشد و هیچ چیز نباید فراتر از طبیعت خود عمل کند و از نظر او عدالت یکی از محورهای اصلی محاورات افلاطونی به خصوص مرد سیاسی است که حاکم باید نظم اجتماعی را به گونه‌ای برقرار کند که تمامی افراد در جایگاه مناسب خود قرار گیرند (Proclus, Section, 72-75).

افلاطون محور اصلی مشروعیت حکیم حاکم را در مرد سیاسی در این امر می‌داند که او به دنبال انجام کارها بر اساس عدالت و خردمندی است و اگر چنین حاکمی عده‌ای را در جامعه تبعید کند یا برای کوچک ساختن شهری، عده‌ای را مهاجرت دهد و یا برای گسترش جمعیتی شهر، عده‌ای را از بیرون به کشور بیاورد، همه این امور وقتی موجه است که از روی عدالت صورت پذیرد. نتیجه‌گیری افلاطون این است که حکومت راستین ربطی به

ساختارهای صوری حکومت‌ها ندارد بلکه به عمل حکمرانی ربط دارد که از روی بصیرت و عدالت انجام شود (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۳، ص ۲۹۴). پروکلوس در کتاب خود نظر افلاطون را توجیه می‌کند که حاکم حقیقی همانند خدایان است که جهان را به‌سوی نظم هدایت می‌کند، او باید درک کاملی از زمان، فضا و هماهنگی داشته باشد (کایروس) پروکلوس، حاکم را کسی می‌داند که نظم کیهانی را درک کرده و حکومت را بر اساس نظم و اصول الهی سامان می‌دهد^۱ (Proclus, Book III, Chapter 21).

مری لوئیس گیل در مقاله خود معتقد است افلاطون در مرد سیاسی به نقد دموکراسی و حکومت غیر حکیمانه پرداخته و هشدار داده است که حکومت بدون حکمت منجر به هرج و مرج و بی‌عدالتی می‌شود، زیرا تنها حاکم فیلسوف است که می‌تواند قوانین را در راستای خیر عمومی اجرا کند (Gill, pp.264-289).

تفاوت این دیدگاه با قانون در ادبیات سیاسی معاصر در این است که امروز قانون ابزار کنترل اجتماعی به جهت ایجاد نظم است اما در فلسفه افلاطون، قانون وسیله تحقق عدالت و فضیلت اجتماعی نیز هست (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۵۰۱).

۴-۴. سادگی قانون

مؤلفه دیگر قانون تدوین صحیح قانون‌عاری از هرگونه پیچیدگی است و باید قانون باید در قالبی از کلمات ریخته شود که به‌طور روشن و صریح بر مقصود قانونگذار دلالت کند. (انصاری، ۱۳۹۹، ص ۱۱۹). اصل سادگی و عدم ابهام در مرحله تقنین مورد اهتمام فیلسوفان حقوق است، انشا و مضامین قانون باید صریح باشد. بهترین نمونه برای نشان دادن یک قانون صریح، الواح دوازده‌گانه است که تمام اطفال رومی آن را فراگرفته و حفظ می‌کردند؛ ولی برعکس، قانون ژوستنین امپراتور روم، به‌قدری غیرصریح و

1. Proclus (1816), *Theology of Plato Book III*, Translated by Thomas Taylor, Prometheus Trust.

پیچیده بود که لازم شد آن را خلاصه نمایند. قوانین هرگز نباید لطیف و دقیق نوشته شود و قانون‌گذار نبوغ استدلالی و منطقی خود را در آن بکار برد؛ زیرا قوانین برای کسانی نوشته می‌شود که فهمشان کم است و فقط دلایل ساده و عادی را می‌توانند بفهمند. (منتسکیو، ۱۳۶۲، ص ۸۷۲) ساده‌نویسی و عاری از پیچیدگی در اندیشه افلاطون نیز جریان دارد چنانکه افلاطون تصریح می‌کند قوانین باید ساده و بدون پیچیدگی باشند افلاطون می‌گوید قصد ما تولید قوانین مفصل و دشوار نیست گرچه این وضع در کشورها رایج است ولی ما به دستوره‌های ساده اکتفا می‌کنیم (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۴۲۳).

۴-۵. عدم تورم قوانین

یکی دیگر از مؤلفه‌های قانونگذاری پرهیز از کثرت قوانین و قانونگذاری است که لازمه آن محدود کردن قوانین در موضوعان مختلف است، در ادبیات قانونگذاری از کثرت قوانین به با عنوان «تورم قوانین» یاد می‌شود. تورم قوانین از نظر افلاطون محل شخصیت افراد و نامناسب برای جامعه بوده و خود آشفستگی در جامعه ایجاد می‌کند که نتیجه آن با نداشتن قانون یکی است (همان، ص ۴۲۷).

افلاطون تورم قوانین را در دو بخش محدودیت قوانین و عدم قانونگذاری در همه امور است. چنانکه در کتاب قوانین می‌نویسد قانونگذاری به معنای راستین، به معنای گنجاندن همه آن‌ها در قالب قانون نیست و این کار میسر هم نیست (همان، ص ۷۱۸).

افلاطون حفظ سنت‌های جامعه را امر لازمی می‌داند اما قانونگذاری در آن حوزه را غلط دانسته است حتی در سنت‌هایی که در آن رعایت قواعد اهمیت پیدا می‌کند. مثلاً افلاطون معتقد است بازی‌های پسران از اوان کودکی باید تحت قواعدی غیر از قانون باید درآید در غیر این صورت در بزرگسالی قوانین را محترم نمی‌شمارند و زمانی که کودکان در بازی‌ها به نظم خو کنند و بعد از راه موسیقی در درون آن‌ها جا گیرد، در سراسر زندگی این قانون

همراه آنان است و سبب می‌شود که آشفتگی و بی‌سروسامانی از جامعه رخت بر بندد. انتظام این‌گونه امور شامل احترام به والدین، نحوه پوشیدن لباس، آرایش ظاهری ضوابط موی سر و... است اما افلاطون می‌گوید قانونگذاری در این‌گونه مسائل دور از خرد است! چون اولاً بیان این نکات به یاری کلمات و جمله میسر نیست تا بتوانیم تکلیف آن‌ها را با وضع قانون معین کنیم. ثانیاً اگر هم قانونی در این باره وضع کنیم دوامی نخواهد داشت (همان، ص ۴۲۵).

۵. مؤلفه‌های عرضی قانون

چنانکه گذشت مؤلفه‌های عرضی بیانگر کارآمدی قانون است که بدون آن‌ها قانون شکل می‌گیرد ولی کارآمد نخواهد بود که می‌توان به اوصافی مانند: تزکیه جامعه از برداشت‌های غلط، الزام به آموزش قانون و مفید بودن اشاره کرد (راسخ، ۱۳۸۴، ص ۳۶) در این بخش به تعدادی از مؤلفه‌های عرضی قانون از منظر افلاطون خواهیم پرداخت.

۵.۱. تزکیه جامعه از برداشت‌های غلط

یکی از مؤلفه‌های عرضی قانون تزکیه جامعه از برداشت‌های غلط است از نظر افلاطون بحث قانونگذاری در جامعه‌ای قابل تحقق است که چند ویژگی داشته باشد: (۱) جامعه آزاد باشد یعنی در حکومت‌های دیکتاتوری بحث قانون مضحک است. (۲) جامعه با خود هماهنگ باشد، به نظر این فیلسوف جامعه‌ای که دچار هرج و مرج است نظیر دموکراسی‌های آن زمان و یا دچار شکاف‌های اجتماعی است که زمینه و بستر قانونگذاری در آن وجود ندارد نمی‌توان بحث جدّه در باب قانونگذاری داشت. (۳) جامعه روشن بین باشد، یعنی جامعه‌ای که هدفی کمالی ندارد و یا سعایت‌پیشه نیست بلکه بر اساس امیال حرکت می‌کند، قانونگذاری وجه صحیح پیدا نمی‌کند؛ چون مستمراً در حال تغییر به حسب امیال و هوس‌ها است و ذات قانون اقتضاء ثبات می‌کند. در نگاه افلاطون تحقق قانونگذاری در بستر آلوده ممکن نیست

و ابتدا باید پذیرش و باورمندی به قانون در میان مردم شکل بگیرد. زیرا ایجاد مدینه فاضله از نقطه صفر ممکن نیست یعنی جوامع غالباً با زیست اجتماعی نادرست وجود دارند و به نحوی در حال «شدن» هستند، از نظر افلاطون ابتدا باید روح جمعی جامعه از برداشت‌های غلط گذشته پاک گردد تا زمینه برای زیست قانونمند را پیدا کند چون از نظر او، فیلسوف در زمین نامساعد بذر تفکر صحیح را نمی‌کارد و اگر چنین کند، به کثری نهال‌ها رشد می‌نماید. بنابراین قبل از اینکه جامعه بر اساس قانون اداره شود باید روح جامعه به نوعی ترکیه برسد؛ یعنی فیلسوف، نخست روح جامعه و روح یکایک آدمیان را چون لوحی می‌شوید و پاک می‌کند و البته این کار آسان نیست.

افلاطون می‌گوید، چنانکه می‌دانی نخستین فرق اینان (فلاسفه) با دیگر قانونگذاران همین است که اینان اگر فرد یا جامعه‌ای چون لوحی پاک به دستشان سپرده نشود، یا خود نخست آن را پاک نسازند، دست به هیچ کاری نمی‌زنند و هیچ قانونی وضع نمی‌کنند (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۵۰۱) چون افلاطون برخی از سنت‌های جامعه را با کثری همراه می‌داند که سופسطائیان با کمک شاعران آن‌ها را در جامعه رایج نموده‌اند تا گاه به مقاصد سیاسی خود از این طریق مدد رسانند و لذا اصلاح این سنن را ضروری می‌دانند.

در واقع افلاطون وضع قانون در جامعه‌ای که استبداد در آن حاکم است یا دچار به‌هم‌ریختگی فکری و عدم انسجام است (نظیر تلقی وی از دموکراسی) و یا از مسیر بصیرت خارج است نظیر جوامعی که تحت حکومت‌های مونارشی یا الیگارشی اداره می‌شوند مفید نمی‌داند. افلاطون در نامه هفتم می‌گوید در کشوری که استبداد حاکم باشد، نه حاکم نیک‌بخت است و نه زیردستان و نه اعقاب و اخلاف آنان. حکومت فرد یک نتیجه دارد و آن تباهی و زوال است لذا فقط مردمان فرومایه و نادان از استبداد جانب‌داری می‌کنند (همان، ج ۳، ص ۳۲۴).

افلاطون در نامه هفتم وقتی از سفر به ایتالیا و سیسیل سخن می‌گوید و زندگی مردم و فرمانروایان آنجا را توأم با فساد در جامعه معرفی می‌کند می‌گوید، چنان جامعه‌ای گاه در زیر پای سلاطین خودرأی و زورگو و گاه در چنگال ملاکین بزرگ و زمانی در زیر لگد توده بی‌سروپا به خود خواهد پیچید و همواره دچار تشنج و گرفتاری و آشفتگی خواهد بود؛ و زمامداران آنان نمی‌خواهند حتی نامی از قانون اساسی بشنوند که آزادی را از طریق تعمیم قانون برقرار سازند و برابری مردمان را در برابر قانون تضمین کنند (همان، ص ۳۲۶).

۵.۲. الزام به آموزش قانون

جامعه در نگاه افلاطون وقتی می‌تواند به سمت جامعه مدنی حرکت کند که آموختن قانون به‌عنوان یک امر ضروری و لازم در جامعه شمرده شود مرحله آن را بعد از دوره آموزش برای جوانان می‌داند «چون دوران آموزش به پایان می‌رسد و جوانان محضر آموزگار را ترک می‌گویند دولت آنان را مجبور می‌سازد که قوانین را فراگیرند و مطابق آن‌ها زندگی کنند تا خودسر و لگام‌گسیخته نگردند و از هوی و هوس پیروی ننمایند. همچنان که آموزگار زبان حرفه‌ای الفبا را بر لوحی می‌نویسد و نوآموزان را بر آن می‌دارد که از روی نوشته‌ی او مشق و تمرین کنند، دولت نیز دستورها و قانون‌هایی را که زاده‌ی اندیشه قانونگذاران بزرگ است در دسترس آنان می‌گذارد و به آنان فرمان می‌دهد که در گفتار و کردار تابع آن‌ها باشند و در فرمانروائی و فرمان‌برداری از آن‌ها پیروی کنند. اگر کسی از آن قوانین سر بتابد او را به کیفر می‌رسانند و چون مراد از کیفر بیدار ساختن گناهکاران است هم در شهر شما و هم در جاهای دیگر آن را «تنبیه» می‌نامند» (همان، ج ۱، ص ۱۲).

۵.۳. التزام حاکمان به قانون

افلاطون التزام حاکمان به قانونمند زیستن را از اهم امور می‌داند

و بیان می‌دارد که مهم‌ترین وظیفه حزب حاکم در آن است که بیش از شکست‌خوردگان، مطیع و خدمتگزار قانون باشد و صلح و آرامش در جامعه در ذیل زیست قانونمند رخ می‌دهد که حاکمان بیش از دیگران باید ملتزم به آن باشند.

۵-۴. صلح و آرامش در جامعه

مبنای دیگر قانونگذاری وضعیت صلح و آرامش در جامعه باشد نه جنگ خارجی و یا داخلی، چون زیست اجتماعی خوب در شرایط صلحی است که هیچ‌کدام از اقسام جنگ، جامعه را درگیر نکرده باشد و جنگ داخلی را باید با شیوه سازش و رفق بین افراد جامعه حل کرد و جنگ داخلی بدترین نوع درگیری جامعه است اما راه‌حل آن نظامات حقوقی نیست بلکه سازش است و همین امر کلید مقابله با دشمن خارجی است، یعنی وحدت جامعه، اصل تعیین‌کننده در مقاومت در برابر دشمن خارجی است. باید توجه داشت که صرف زیست قانونمند جامعه را به عدالت و سعادت نمی‌رساند چون آحاد مردم با شرایط خاص خود زندگی می‌کنند و همه حالات آنان را در قانونگذاری نمی‌توان مدنظر قرارداد لذا فرمانروای حکیم یا رهبر جامعه وظیفه مهم‌تری دارد که متناسب با شرایط افراد در برخی ضوابط تغییر ایجاد کند. در واقع در تفکر افلاطون، قانون شرط لازم برای اداره خوب مدینه است اما شرط کافی نیست.

۵-۵. تکامل تدریجی قوانین

قانون حقوق از عوامل مختلفی تأثیرپذیرند که در این میان می‌توان به نقش زمان امکان در تکامل قواعد حقوقی اشاره کرد. یکی از جامعه‌شناسان حقوقی در این باره می‌نویسد محرک و عامل تغییر، ممکن است سرچشمه‌های گوناگونی داشته باشد و از جاهای مختلفی نشئت بگیرد. ممکن است از تغییر تدریجی و آرام هنجارها و الگوهای رفتار جمعی و پیدایش یک گفتگو

و مکالمه پیش‌رونده میان واقعیات زندگی و حقوق ناشی شود... یا ممکن است ناشی از یک حادثه ناگهانی ملی باشد؛ مثل شرایط بحرانی جنگی که توزیع بهتر و درست‌تر منابع ملی میان اعضای جامعه لازم می‌آید. یا ممکن است در اثر برنامه‌ریزی و دوراندیشی گروه‌های فشار باشد به نحوی که کم‌کم افکار عمومی خواستار قانون جدیدی شوند، یا نتیجه نا عدالتی‌ها یا ناهماهنگی‌های موجود در قوانین باشد. همچنین ممکن است در اثر تغییر و تحولات علمی و دستاوردهای نوین در عرصه‌های فنی و فناورانه‌ای، همچون روش‌های جدید کشف جرائم و تعقیب مجرمان باشد. حقوق به روش‌های مختلف، واکنش نشان می‌دهد. سرعت و شدت واکنش، بستگی به فشار وارد آمده و همچنین ساختار کلی نظام حقوقی دارد. البته شرایط، اوضاع و احوال خارجی و نیز افراد، ممکن است بر این سرعت بیفزایند یا از آن بکاهند (Friedmann, 1972, p.44) افلاطون بر این باور است که باید گذر زمان شرایط زیستی مردمان را در تدوین قانون و در تکامل قانون ملاحظه کرد گاهی ماده قانونی دارای کارآمدی نیست و باید تغییر پیدا کند.

افلاطون در کتاب ششم قوانین، پس از اینکه نحوه انتخاب مدیران کشور را شرح داد، در باب ازدواج جوانان سازوکارهایی طراحی کرده و می‌گوید رهبران «کر» ها و پاسداران قانون که وظیفه قانونگذاری را نیز بر عهده دارند، باید تلاش کنند هنگام قانونگذاری اموری که از نظر پنهان مانده دریابند و بدیهی است کسی که نخستین قانونی وضع می‌کند، از بسیاری از جزئیات غافل است و جانشینان قانونگذاران برحسب تجربه هر ساله باید تغییراتی ضروری را در قوانین بدهند تا قانون از هر حیث رسا و کامل شود. زمان این‌گونه تجدیدنظرها را افلاطون ده سال می‌داند که پس از آن هیچ تغییری در قوانین نباید رخ دهد و البته بعد از ده سال تغییر را سخت کرده است یعنی اگر تغییر ضروری بود باید همه ماموران دولت و افراد جامعه با یکدیگر به شور پردازند و نظر سخنگویان همه پرستشگاه‌ها را نیز جویا شوند، اگر به اتفاق آراء تغییر قانون را لازم دیدند، انجام

گیرد (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۴، ص ۷۷۲).

افلاطون در جای دیگر نیز به موضوع تغییر قوانین پرداخته و بیان می‌دارد که در آغاز کار قوانین باید تا حدّ امکان دقیق و کامل صورت پذیرد بعد از اجرا، نواقص فراوانی عیان می‌گردد که باید رفع شود (همان، ص ۷۶۹). نکته مهم این است که افلاطون عدم توجّه به تغییرات ضروری را عامل زوال حکومت می‌داند (همان) اما مطلب اساسی دیگری را که متذکر می‌شود این است که خود تغییر قوانین باید تابع ضابطه روشنی باشد و آن این است که در این تغییرات هیچ‌گاه قابلیت‌ها برای انسان‌ها ضروری است کسب کنند تحت هیچ شرایطی حتی نابودی جامعه و جلای وطن نباید مانع آن شوند که نتیجه عدم رعایت این قاعده، اشاعه سفلیگی و زبون ساختن آدمیان است (همان، ص ۷۷۰-۷۷۱).

۶. اهداف قانون

بخش دیگر از منظومه فکری افلاطون در بخش اهداف قانون است، چنانکه گذشت افلاطون قانون را در خدمت اخلاق و در راستای تأمین سعادت می‌داند در این بخش به بررسی اهداف قانون از منظر افلاطون خواهیم پرداخت

۶-۱. زندگی سعادت‌مندان

هدف قانونگذاری باید حرکت افراد در جامعه به سوی زیستی سعادت‌مندانانه باشد، یعنی هدف از قانونگذاری ایجاد یک حرکت تکاملی در فرد و جامعه است و این میسر نیست جز اینکه نگاهی خدایی در قانونگذاری حاکم باشد که هم افراد تشبه به خدا یابند و هم جامعه بستر مناسب این حرکت را فراهم کند. البته نتیجه این نگاه این است که مبنای قانونگذاری در اصل، سعادت جامعه باشد نه اینکه سعادت یک گروه و طبقه مراد گردد. در این صورت است که همه آحاد جامعه در یک سیر تکاملی قرار می‌گیرند. لذا افلاطون را می‌توان جزء فلاسفه‌ای دانست که هم برای فرد اصالت قائل

است و هم برای جامعه و این دو را در طول هم می‌بیند. افلاطون در رساله جمهوری دوست‌گرامی باز فراموش کردی که مقصود از قانون صحیح آن نیست که طبقه‌ای خاص نیکبخت شوند، بلکه این است که تمام جامعه از سعادت بهره‌مند گردند. از این رو چنین قانونی می‌کوشد همه افراد جامعه را گاه از راه آموزش و گاه بازور و اجبار باهم یگانه سازد تا همه طبقات در حدّ توانایی خود در کار تکمیل جامعه مشارکت جویند؟ (همان، ج ۲، ص ۵۲۰).

البته افلاطون این نظریه را در سایر رسایل نیز مطرح کرده است که هدف اصلی در قانونگذاری باید سعادت جامعه باشد. اما این سؤال مطرح است که آیا در نظریه افلاطون، جامعه اصالت دارد و فرد جنبه فرعی دارد؟

این خود بحث مجزایی می‌طلبد و ما را از بحث فلسفه قانونگذاری دور می‌کند اما اجمالاً افلاطون در نظام فلسفی خود برای سعادت فرد اصالت قائل است و این همه ضوابط آموزشی برای آن است که فرد رشد پیدا کند؛ و این امر اختصاص به صرف طبقه حاکمان ندارد. لکن برخی آموزش‌ها مشترک است و برخی برحسب کار صنوف، مختلف می‌شود اما جامعه نیز اصالتی از وجه دیگر دارد؛ یعنی در تفکر افلاطونی ضرورتی ندارد که یکی از این دو اصیل باشند. فرد با جامعه رابطه مکمل دارند. از نظر افلاطون جامعه مطلوب از انسان‌های تربیت‌شده حاصل می‌شود و تربیت انسان نیز در هر جامعه‌ای میسر نیست؛ و جامعه معدّد رشد فضائل افراد است.

۶-۲. عدالت در جامعه

افلاطون، فیلسوف بزرگ یونانی، نقش‌های اساسی برای عدالت در اندیشه خود قائل است. وی بر این باور است که عدالت در دو سطح اهمیت دارد: نخست، نقش آن در مقام تقنین است که در این حوزه، عدالت یکی از مؤلفه‌های ذاتی قانون محسوب می‌شود؛ و دوم، نقش غایتی است که هدف قانونگذاری، رسیدن به آن است؛ بنابراین، در نگاه افلاطون، عدالت هم در ساختن قانون و هم در هدف نهایی آن، جایگاهی بنیادی دارد.

افلاطون عدالت را شاخص مهم جامعه مدنی دانسته و یکی از روش‌های تحقق عدالت را قانونگذاری می‌داند. ایشان، فیلسوفان کلاسیک شناخته می‌شوند که ویژگی اصلی آن‌ها، تمرکز بر سعادت‌گرایی است؛ زیرا تلاش دارند جامعه و فرد را به سمت سعادت هدایت کنند. بر این اساس، فلسفه سیاسی کلاسیک را می‌توان فیلسوفان فضیلت نامید. در دیدگاه افلاطون، فضیلت عدالت، محور اصلی است؛ او جامعه آرمانی خود را، جامعه‌ای می‌داند که در آن چهار فضیلت اصلی (Arete) وجود دارد: دانایی، شجاعت، خویشتن‌داری و عدالت (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۱۰۱۸).

از دیدگاه وی، اگر عدالت در جامعه‌ای محقق شود، زمینه‌ساز تحقق دیگر فضیلت‌ها خواهد بود؛ چون تا وقتی عدالت برپاست، سه فضیلت دیگر نیز در آن جامعه استقرار می‌یابند (واعظی، ۱۳۹۵، ص ۱۰).

افلاطون معتقد است که عدالت تطابق بانظم طبیعی است؛ به این معنا که هر طبقه اجتماعی باید در حوزه مأموریت و کاری قرار گیرد که استعداد ذاتی آن است، یعنی سپاهیان در کار جنگ، پیشه‌وران و کشاورزان در عرصه تولید فعالیت می‌کنند. چنین جامعه‌ای، جامعه‌ای عادلانه خواهد بود (همو، ۱۳۹۹، ص ۸۸).

نقش قانون در این چارچوب، تنظیم مقررات و قوانین است که می‌تواند عدالت را محقق سازد. تأکید افلاطون بر تحقق عدالت در این است که نظام الهی بر پایه عدالت بنا شده و جامعه ایدئال باید مشابه این نظام باشد تا عدالت در آن جاری گردد؛ بنابراین، برای فعال‌سازی قابلیت‌ها و استعدادهای طبیعی انسان‌ها، باید قانونگذاری بر اساس نظم طبیعی صورت گیرد و به آن احترام گذاشته شود.

۳-۶. نظم و انسجام در جامعه

نظم و انسجام در جامعه که امروز تحت عنوان وحدت اجتماعی مطرح است، از موضوعات مهم نظامت قانونگذاری افلاطونی است چون از نظر او

هنر سیاست نوعی بافندگی است بین گروه‌ها با منافع متضاد. هنر قانونگذاری آن است که بتواند با ایجاد تعادل و عدالت این انسجام اجتماعی را ایجاد کند لذا آن قانونگذاری را موفق می‌داند که تمام جامعه را به صورت واحدی کامل درآورد

۶-۴. ترویج فضایل اخلاقی و تربیت شهروندان

مقصود افلاطون از قانون، اصول و قواعدی است که باید جامعه را هدایت کند و از ایجاد بی‌عدالتی جلوگیری نماید. لذا قانون در نظر او، بر اساس اصول عدالت و خیر عمومی وضع می‌شود و هدف قانون، ترویج فضائل اخلاقی و تربیت شهروندان و ایجاد نظم اجتماعی و عدالت است و به همین جهت صرفاً حکیم که دانش عمیق و فهمی درست از حقیقت دارد می‌تواند واضع قوانین باشد. برنشتاین (Bernstein) در مقاله قانون افلاطون تبیین دقیقی دارد که افلاطون به دنبال تحقق عدالت، قوانین را به گونه‌ای طراحی می‌کند که خیر عمومی و فضائل اخلاقی را هدف خود قرار دهند. برنشتاین تحقق عدالت و نظم اجتماعی را ارکان قانونگذاری افلاطون می‌داند.

افلاطون قانونگذاری را وقتی عامل سعادت جامعه می‌داند که به‌جای خردنگرش، کلان‌نگری مبنا باشد؛ یعنی تمام فضائل مدنظر قرار گیرد و این امر به نحوی تأسی از نظریه عدالت وی است که داشتن تعادل چه در قلمرو خرد و چه جامعه جنبه رکنیت دارد. او در رساله قوانین متذکر است که خداوند هنگام وضع قوانین تنها جزئی از فضائل انسانی را در نظر نداشت بلکه تمام فضائل بشری منظور او است، لذا در قوانین مدینه نیز باید اجزاء مختلف فضائل انسانی مدنظر باشد (لطفی و کاویانی، ۱۳۹۸، ج ۴، ص ۶۳۱). افلاطون در جای دیگر وقتی در محاوره، اظهار شده که راه درست آن است که در قانونگذاری مبنا را شرایط جنگی قرار دهیم، افلاطون این نظر را رد می‌کند و می‌گوید در آن صورت همه قوانین تنها به یکی از فضائل انسانی توجه کرده و از سه فضیلت دیگر غافل مانده حال آنکه منطق قانونگذاری باید توجه به هر چهار

فضیلت باشد و ضمناً در مقام رتبی افضل آن فضائل خردمندی و روشن بینی است که توأم با آرزوهای خردمندانه باشد (همان، ص ۶۸۸).

۶-۵. استفاده از نعمت‌های الهی

یکی دیگر از اهداف قانون در نگاه افلاطون تحقق بسترهای مناسب برای بهره‌وری از نعمت الهی و بشری است. افلاطون نعمت‌ها را دو گونه می‌داند، نعمت‌های بشری و نعمت‌های خدایی. ولی نعمت‌های بشری فرع بر نعمت‌های خدایی هستند، لذا اگر جامعه‌ای بتواند نعمت‌های خدایی را که نعمت‌های بزرگ‌تری هستند به چنگ آورد، از نعمت‌های کوچک‌تر نیز برخوردار می‌شود و گرنه از هر دو بی‌بهره می‌ماند. (همان) او نعمت‌های کوچک‌تر را به ترتیب تندرستی، زیبایی، نیروی پویایی و دیگر حرکات بدنی و ثروت برمی‌شمرد ولی معتقد است ثروت کور نیست، بلکه چشمانی تیزبین دارد اگر از خرد پیروی کند که این تذکر افلاطون حساسیت او در مورد ثروت را نشان می‌دهد.

افلاطون در بعد نعمت‌های خدایی، نخستین و مهم‌ترین نعمت الهی را خرد آدمی می‌داند و بعد خویش‌داری و تعادل روح چون این دو نعمت با شجاعت درآمیزند، نعمت سوّم یعنی عدالت پدید می‌آید و در مرتبه چهارم شجاعت است. از نظر افلاطون همه این نعمت‌های الهی طبیعتاً پیشرو نعمت‌های بشری هستند. لذا قانونگذار باید آن‌ها را بر نعمت‌های بشری مقدم بدارد. افلاطون تأکید دارد که غایت نعمت‌های بشری نعمت‌های خدایی است و این هدف با قانونگذاری به دست می‌آید.

نتیجه

قانون در دیدگاه افلاطون، از منظر ماهوی در چهارچوب نظریه اخلاقی شکل می‌گیرد و از جهت شکلی، در قالب فرمان‌ها، تصمیم‌ها و دستورات اجتماعی ظاهر می‌شود. می‌توان گفت قانون، فرمان خرد به سوی کسب

فضیلت است. ارکان قانون در نگرش افلاطون در دو بخش قرار می‌گیرد: مؤلفه‌های ذاتی و عرضی.

مؤلفه‌های ذاتی قانون شامل ویژگی‌هایی هستند که بدون آن‌ها، قانون اساساً شکل نمی‌گیرد. یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های فلسفه قانونگذاری افلاطون، تبیین عقلانی قوانین در جامعه است. هدف از این تبیین، شناخت و توسعه جامعه در پناه زیست قانونی است، به طوری که در نظام فلسفی او، سعادت افراد جامعه تنها در پرتو سلوک عقلانی تحقق می‌یابد.

مؤلفه دیگر در قانونگذاری، تقویت عدالت است. عدالت محور اصلی نظام قانونگذاری افلاطون است و در این حوزه، او تا حدی جزء فلاسفه مساوات‌گرا قرار می‌گیرد. مسئله ثبات و تغییر قوانین نیز از موضوعاتی است که افلاطون برای هر دو وجه آن، تدابیری اندیشیده است.

نکته مهم در نظام قانونگذاری افلاطون این است که این ساختار کاملاً هماهنگ با نظام هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی او است. یکی دیگر از مؤلفه‌های قانونگذاری، پرهیز از کثرت قوانین و محدود کردن آن‌ها در موضوعات مختلف است، چراکه این محدودیت، به جلوگیری از پراکندگی و افزایش اثربخشی قوانین کمک می‌کند.

مؤلفه‌های عرضی در قانون، نشانگر کارآمدی آن است. بدون این مؤلفه‌ها، قانون شکل می‌گیرد اما اثربخشی نخواهد داشت. یکی از این مؤلفه‌ها، «ترکیه جامعه» است، که به معنای پاک‌سازی روح جمعی از برداشت‌های نادرست گذشته است تا زمینه برای زیستن قانونمند فراهم شود. مؤلفه دیگر، «آموزش قانون» است؛ یعنی جامعه زمانی می‌تواند به سمت توسعه و بلوغ مدنی حرکت کند که آموزش قانون به‌عنوان امر ضروری و لازم مورد توجه قرار گیرد. مبنای دیگری که در قانونگذاری جای دارد، وضعیت صلح و آرامش در جامعه است؛ زیرا زیست اجتماعی مطلوب در شرایط صلح است، جایی که هیچ نوع جنگ داخلی یا خارجی جامعه را تهدید نکند.

اهداف قانون بخش دیگری از منظومه فکری افلاطون، مطرح است. افلاطون قانون را در خدمت اخلاق و در راستای تأمین سعادت می‌داند. در نگاه او، اهداف قانون شامل مواردی مانند زندگی سعادت‌مندانه، ترویج عدالت، پرورش فضائل اخلاقی، تربیت شهروندان و بهره‌مندی از نعمت‌های الهی است.

حامی مالی

بنا به اظهار نویسنده مسئول، این مقاله هیچ‌گونه حامی مالی ندارد.

سهم نویسندگان در پژوهش

تمام نویسندگان در طراحی، اجرا و نگارش مقاله مشارکت داشته‌اند و محتوای نهایی مقاله را تأیید می‌کنند.

تضاد منافع

نویسندگان تصریح می‌کنند که هیچ‌گونه تضاد منافی در ارتباط با این مقاله وجود ندارد.

منابع

- ابدالی، مهرزاد؛ فلسفه حقوق و نظریه های حقوقی؛ تهران: مجد، ۱۳۸۸.
- احسانی، رضا؛ مفهوم قانون در فقه امامیه و مکتب اثبات گرایی؛ تهران: دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۹۷.
- انصاری، باقر؛ اصول و فنون قانون قانونگذاری؛ تهران: نشر دادگستر، ۱۳۹۹.
- راسخ، محمد؛ بنیاد نظری اصلاح نظام قانونگذاری؛ تهران: مرکز پژوهش های مجلس، ۱۳۸۴.
- کاپلستون، فردریک چارلز؛ تاریخ فلسفه: یونان و روم؛ ترجمه سیدجلال الدین مجتوبی؛ ج ۱، تهران: سروش، ۱۴۰۲.
- لطفی، محمدحسن و رضا کاویانی؛ مجموعه آثار افلاطون؛ ج ۱، چ ۳، تهران: خوارزمی، ۱۳۹۸.
- منتسکیو، شارل لوئی دوسکوندن؛ روح القوانین؛ ترجمه علی اکبر مهتدی؛ چ ۸، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- واعظی، احمد؛ زبان فقه و حقوق؛ قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۹۹.
- هارت، هریت؛ مفهوم قانون؛ ترجمه محمد راسخ؛ تهران: نشر نی، ۱۳۹۸.
- Bernstein, D (2022), *The Cambridge Companion to Plato Edited by Richard Kraut and David Ebrey*, Cambridge University Press
- PROCLUS: Commentary on Plato's Timaeus, vol III - Book 3, *part Proclus on the World's Body*. 2007 Publisher: Cambridge University Press
- Brennan, J (2016), *Against Democracy* Princeton University Press.
- Proclus (1816), *Theology of Plato Book III*, Translated by Thomas Taylor, Prometheus Trust.
- Gill, M. L (1996), *Political Expertise in Plato's Stateman Phronesis*, Vol. 41, No. 3, 1996.
- Plato *The Republic* Paperback – February 15, 2021
- Thomas L. Pangle. *Laws by Plato* 1988 University of Chicago Press Aristotle. *Politics*. p9
- Kraut, R (1992), *The Cambridge Companion to Plato* Cambridge University Press.
- Bloom, A (1968), *The Republic of Plato* Basic Books
- Proclus, (1897) in *Platonism Politicum Commentoria* B. G. Teubner Press. Plotinus (1991), *The Enneads*, Translated by Stephen Mackenna, 4th edition Penguin Classics.
- Friedmann, W. *Law in a changing society*, *stevens and sons*, London, second Edition, 1972.